



هویت انسان، قرائت هستی و دیدار آفرینش است

مهدی اصفهانی ضمن بیان تعریف خود از دین به توضیح درباره راه دستیابی به پاسخ پرسش‌های بنیادین انسان پرداخت و گفت:

مهدی اصفهانی ضمن بیان تعریف خود از دین به توضیح درباره راه دستیابی به پاسخ پرسش‌های بنیادین انسان پرداخت و گفت: ما می‌آییم دانه دانه امور متکثر را کنار هم قرار می‌دهیم، از کنار هم قرار دادن آنها درکی برایمان پیدا می‌شود و آن درک را مبنای درک‌های آینده قرار می‌دهیم.

به گزارش ایکن، سومین روز از مدرسه زمستانی فلسفه دین با عنوان «آینده فلسفه دین و امکانات پیش‌رو» صبح امروز، هفتم دی ماه به همت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد.

مهدی اصفهانی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در این نشست درباره متافیزیک و فلسفه دین سخن گفت.

گزیده سخنان او را می‌خوانید؛

اگر بخواهیم به آینده فلسفه دین نظری داشته باشیم این کار ممکن نیست، مگر اینکه درباره خود دین تامل بکنیم و به یک جمع بندی برسیم. باید روشن کنیم وقتی از دین حرف می‌زنیم منظورمان چیست و بعد از آن به فلسفه دین بپردازیم.

من ترجیح می‌دهم توضیح دهم خودم از دین چه می‌فهمم و همان را مبنای بحث قرار دهم. روشن است وقتی کار از من شروع می‌شود باید نسبت دین و آنچه دیگران به عنوان دین می‌فهمند را توضیح دهم. وقتی من از دین حرف می‌زنم منظورم چند سوال است که برای هر جوان یا نوجوانی مطرح می‌شود؛ اینکه من که هستم، زندگی چه معنایی دارد، کجا می‌خواهم بروم و ...

روش ما برای یافتن پاسخ این سوالات بدین شکل است که می‌آییم دانه دانه امور متکثر را کنار هم قرار می‌دهیم، از کنار هم قرار دادن آنها درکی برایمان پیدا می‌شود و آن درک را مبنای درک‌های آینده قرار می‌دهیم. بهترین عنوانی که برایش پیدا شود نوعی فرآیند قرائت و خواندن است. شما در فرآیند قرائت، حروف را کنار هم قرار می‌دهید، از کنار هم قرار دادن حروف به کلمات می‌رسید، از کنار هم قرار دادن کلمات به جملات می‌رسید و از کنار هم قرار دادن جملات به متن می‌رسید. از این جهت کار ما همانند قرائت است. خود قرائت از «قرء» به معنای جمع شدن خون در رحم و بیرون آمدن آن است. روند قرائت هم تالیف حروف و آشکار کردن آن است.

در قرائت جهان از ادراکات محسوس شروع می‌کنیم

پس ما موجودی در حال قرائت هستیم. این اندیشه بی‌ارتباط با حیوان ناطق بودن انسان نیست. با مفهوم لوگوس هم همراه است. این تصور که کار انسان قرائت هستی و کتاب عالم است تصور بسیار قدیمی است و از این جهت من حرف تازه‌ای نمی‌زنم. ما انسان خواننده هستیم. باید توجه داشته باشیم همان نکاتی که در مورد قرائت هر متن اهمیت دارد، در قرائت کردن کتاب هستی هم مدخلیت دارد. ما در قرائت جهان از ادراکات محسوس شروع می‌کنیم، آنها را کنار هم قرار داده و توسعه می‌دهیم. جالب این است که یکی از مهمترین ارکان فریضه عبادی نماز قرائت است. انسان باید در نماز که معراج انسان است کتاب هستی را قرائت کند. پس این قرائت از همه طرف در ارکان فلسفی و دینی جایگاه خاصی دارد و به این معنا، ما همواره در کار قرائت هستی هستیم. اساساً هویت ما دیدار است. خود کلمه «انسان» در زبان عربی به معنای مردمک چشم است. در فارسی هم کلمه مردمک با مردمک قرین است. در زبان انگلیسی و آلمانی هم همینطور است.

تا الآن به دو نکته اشاره کردم. نکته اول مسئله معنای دین بود. گفتم دین همان کششی است که موجب می‌شود سوال کنیم ما که هستیم، کجا می‌رویم و نکته دوم هم درباره نسبت خدا با عالم و درک عالم بود. این تنها وجه انسان نیست. انسان یک وجه عملی هم دارد. وجه عملی انسان که نمی‌توانیم از آن صرف نظر کنیم و با این قرائت گره خورده است این است که انسان چنان به برخی چیزها توجه می‌کند و با آنها نزدیک می‌شود و انس می‌گیرد که بقیه چیزها را نسیان می‌کند، یعنی از شدت انس دچار نسیان سایر چیزها می‌شود. دوگانگی که در ریشه کلمه انسان وجود دارد برای این است که انسان از سر انس با موجودات در آنها خیره می‌شود و هم از سر انس، به نسیان بقیه می‌پردازد. بنابراین انسان چیزهایی را می‌گیرد و چیزهایی

را می گذارد. این انسان متعلق مطالعه ما است.

در این میانه سنتی داریم که آن سنت فراداده است. کسانی قبل از ما بوده اند و چیزهایی از عالم قرائت کردند. با چیزهایی انس گرفتند و چیزهایی را رها کردند. به این معنا آنها مجموع دین و مجموع مانوس ها و نسیان شده های خود را به عنوان میراث خودشان به ما رساندند و آنها فراداده شده که به دست ما رسیده است. ما در زمینه و زمانه خودمان به عنوان مردمی در کشور ایران چیزهایی داریم که از گذشته به ما رسیده که شخص قرائت کننده نمی تواند آنها را رها کند.

یکی از این فراداده ها نگرش متافیزیکی به جهان است. از زمان افلاطون و ارسطو تا قرن هفدهم، هجدهم حدود دو هزار و دویست سال، وقتی می خواستیم درک علمی داشته باشیم و عالمانه بر اساس علم و عقل حرف بزنیم و عالم را قرائت کنیم و دینداری کنیم، بر اساس چیزی که متافیزیک نامیده می شد این کار را می کردیم. سیطره نگاه متافیزیک به عالم

خود مفهوم متافیزیک یک امری بود که از یونان وارد شده بود که بر اساس آن، ما یک نظام خاص متافیزیکی برای قرائت خودمان پیدا کردیم. نکته ای که مورد نظر من است این است به هر حال اندیشه متافیزیکال به عنوان قرائت فلسفی از عالم وارد مدل درک انسان مسلمان شد و ما شروع کردیم خودمان را اینطوری فهمیدیم. مهمترین خصوصیت ادراک متافیزیکال از عالم زبان خاصی بود که اگر کسی آن را استفاده می کرد داشت کار فلسفی می کرد و اگر آن زبان را استفاده نمی کرد کار فلسفی نمی کرد. در این نگرش، اگر شما می خواهید راجع به خدا حرف بزنید واجب الوجود بالذات می شود، می خواهید راجع به سایر موجودات حرف بزنید ممکن الوجود بالذات می شود. این سیطره زبانی فراداده ای است که ما در قرائت خودمان درگیر آن هستیم و نمی توانیم از هیمنه آن به راحتی بیرون بیاییم. زبان متافیزیک تثبیت شده و در جهات انسانی و عملی ما به عنوان راهنمای عمل، آثار خودش را دارد.

ارسطو می گفت شما هرچه می خواهید راجع به عالم بگویید، همه ی تولیدات زبانی انسان و خبرهایی که از عالم می دهد یا جوهر است یا عرض است و اگر عرض است باید مشخص شود در کدام مقوله می گنجد. سیطره این زبان به حدی است که علامه طباطبایی در بدایه بحث مفصلی مطرح کرده است مبنی بر اینکه علم، کیف نفسانی هست یا نیست.

در این شرایط برخی متدینین عاقل گفتند ما مشکل بزرگی داریم و آن این است بعضی از آموزه های دینی در مقولات ارسطو نمی گنجد. بعد دیدند در حرف های خود ارسطو چیزهایی آمده است که در آن مقولات نمی گنجد. به همین دلیل مسلمانان گفتند اسم این موارد را معقول ثانی فلسفی می گذاریم که مشتمل بر اوصاف وجود هستند. کانت می گفت می خواهم تغییری در حوزه زبان ایجاد کنم. به این بیان حدود تازه ای برای زبان درست شد و کانت گفت ما می توانیم درباره عالم طبیعت حرف های معقول بزنیم ولی حرف زدن درباره خدا و مانند آن نامعقول است. با اینکه کانت در آن زمان مورد توجه قرار گرفت ولی تأملات عقلی درباره خدا با ملاحظات کانت متوقف نشد.